واسازی ملت‌سازی ایرانی

کوردیار ڕۆژهەلات

در این نوشتار فرایند ملت سازی ایرانی از اواخر قاجار تا گفتمان جمهوری اسلامی ایران واسازی خواهد شد. هدف از واسازی این فرایند عیان نمودن تناقضات و خلاءهای نظری و تلاش سفسطه آمیز برای اقناع غیرفارس زبانان ساکن جغرافیای سیاسی ایران میباشد. هدف دیگر پرهیز از اقتباس از ملت سازی ایرانی در ناسیونالیزم کوردی است. چرا که استقراء ناقص، ذاتگرایی، مفروضات پنهان که عمدا اشاره‌هایی به آنها داده نمی شود و نفی دیگریها، خصوصیات خوانشهای ایران مدار از ناسیونالیسم می باشد. رویکردهای متفاوت و بعضا متعارض به ناسیونالیزم وجود دارد که نسبت ملت سازی ایرانی با هر کدام تشریح خواهد شد.

مقدمه

تاریخ گذشته نیست، بلکه آن است که درباره‌اش می گوییم. این جمله که درابتدای کتاب ایران به عنوان ملت خیالی (وزیری،۱۹۹۳) از میشایل جی مورونی نقل قول شده است، ماهیت همه ی خوانشها از تاریخ را نشان می دهد. ایدئولوژیها، واحدهای سیاسی، مکاتب فکری و فلسفی هر کدام از پارادایم خاص خود به تاریخ می نگرند. هدف این نوشتار پژوهش تاریخی نیست بلکه بررسی چگونگی برساخت هویتی است که اکنون در فضای گفتمانی جمهوری اسلامی حضور و رسمیت داشته و ایران مداری، بنیان مشترک همه‌ی آنهاست. ناسیونالیسم ایرانی سازه‌ای است که بایستی از جانب نخبگان ملتهای تحت سلطه‌ی این واحد سیاسی واسازی گردد. این نوشتار نمایی کلی از نظریات ایران مدار و نقد ساختار کلی آنهاست. بر محققین این حوزه است که جزئی نگرانه‌تر در مساله ورود کنند.

سه رویکرد کلی به ناسیونالیسم وجود دارد. ازلی‌گرایی، نوگرا/ ابزارگرا و نمادگرایی قومی که اولی و دومی پیروان متعددی دارند و سومی پس از آنها توسط اسمیت ارائه شده است. فرضیه پردازان و مروجان ناسیونالیسم ایرانی بیشتر آگاهانه، تلاش خود را در بازتعریفهای گوناگون از ایران در خدمت حفظ تمامیت ارضی واحد سیاسی ایران انجام داده‌اند. با جداشدن افغانستان، آذربایجان و ترکمنستان از ایران، آنها را از دست رفته دانسته و امکانی برای بازگرداندنشان به واحد سیاسی ایران امروزی، متصور نمی شوند. چگونگی برساخت سازه‌های ذهنی متفکران ایرانی در استفاده از سه پارادایم مذکور به نقد کشیده شده و ساختار استدلالی آنها عیان میگردد. مبانی نظری که در کتابهای ایشان از متون اصلی ترجمه شده مبنای استدلال این نوشتار بوده که علاوه بر آن، با متون اصلی مطابقت داده خواهد شد.

در این نوشتار فرایند ملت سازی ایرانی از اواخر قاجار تا گفتمان جمهوری اسلامی ایران واسازی خواهد شد. هدف از واسازی این فرایند عیان نمودن تناقضات و خلاءهای نظری و تلاش سفسطه آمیز برای اقناع غیرفارس زبانان ساکن جغرافیای سیاسی ایران میباشد. هدف دیگر پرهیز از اقتباس از ملت سازی ایرانی در ناسیونالیزم کوردی است. چرا که استقراء ناقص، ذاتگرایی، مفروضات پنهان که عمدا اشاره‌هایی به آنها داده نمی شود و نفی دیگریها، خصوصیات خوانشهای ایران مدار از ناسیونالیسم می باشد. رویکردهای متفاوت و بعضا متعارض به ناسیونالیزم وجود دارد که نسبت ملت سازی ایرانی با هر کدام تشریح خواهد شد. با بررسی سه رویکرد قومگرایی حمید احمدی، جامعه‌ی کلنگی کاتوزیان و ایرانشهری جواد طباطبایی، و کاربست نظریه‌ی آنتونی اسمیت در مطالعه ی ایران از جانب محققین ایران مدار و نقش آنها در گفتمان جمهوری اسلامی، تصویری روشن از ملت سازی ایرانی پیش روی خوانندگان قرار داده خواهد شد.

سه پروژه ی ایرانشهری، ایران به مثابه مجموعه قبایل و تضاد دولت وملت در ایران و خوانش نظری از رویکرد اسمیت در مورد ایران ارائه و سپس به نقد کشیده می شوند.

ایرانشهری

این سازه ذهنی که به قول فیرحی(۱۳۹۹) و اذعان برسازنده ی آن، جواد طباطبایی، در مرحله ی شهود می باشد، عنوانش را از اصطلاح ایرانشهر (که طبق منابع

جغرافیدانان اسلامی بازمانده از دوره ی ساسانیان است و نه‌تنها فارس بلکه سرزمین وسیعی را شامل می شد (وزیری، ۱۹۹۳) می گیرد. فره ایزدی در این دیدگاه نقطه ی ثقل بوده و به تاسی از ساختار حاکمیت ساسانیان دین و دولت را توامان می پندارد. دغدغه ی طباطبایی در اثر اخیرش، نبودن سنت فکری ایرانی است که با توجه به آثار گذشته‌اش، سعی در استنباط این سنت فکری از آراء نخبگان روزگاران گذشته من جمله خواجه نظام‌الملک طوسی و... دارد.

ایران به عنوان مجموعه‌ی قبایل

حمید احمدی در کتاب خود (قومیت و قومگرایی در ایران ، افسانه و واقعیت) واحد جغرافیای سیاسی بسیار متغیری را ایران می نامد که پس از دوره ی صفویه، کلمه ی ایران به عنوانی که حکومت غالب به قلمروش می داد، اضافه شد. حمید احمدی با ذکر دو رویکرد ازلی‌گرایی و ابزارگرایی در مورد ناسیونالیسم و نظریات سیاسی شدن قومیت به این نتیجه گیری میرسد که قبایلی که در طول تاریخ همواره با حکومت مرکزی تعامل داشته اند در دوره ی معاصر قومیتشان توسط نخبه‌گانشان و با مداخله ی بیگانگان سیاسی شده است (احمدی،۱۳۸۷). با این پیشینه ی نظری در مورد وضعیت کوردستان، بلوچستان و آذربایجان قلمفرسایی می کند.

تضاد دولت ـ ملت در جوامع کلنگی مانند ایران: محمد علی همایون کاتوزیان، وضعیت ایران را از این منظر تحلیل می کند که عقلانیت فره ایزدی مبنای استبداد حکومتهای حاکم بر جغرافیای ایران بوده واین استبداد موقتی در هر حکومت سبب عدم انسجام جامعه و تحولات دوره ای آن می شود. به طوریکه همانند یک بنای کلنگی پس از مدتی بنایی دیگر به جایش ساخته شود. حکومتهای خودکامه ی حاکم بر ایران تفاوت مهمی با حکومتهای مطلقه ی اروپایی داشتند. حکومتهای اروپایی مرجعیت قانون را لحاظ می کردند در حالیکه فرمانروایان ایران خود قانون بودند.

ملت و ملی‌گرایی در رویکرد اسمیت و کاربست آن در مورد ایران

علی اشرف نظری در مقاله ای علمی (۱۳۹۴) سعی در کاربست نظریه ی نمادگرایی قومی اسمیت در مورد ایران دارد. اسمیت با نقد رویکردهای ازلی‌گرایی و ابزارگرایی ، هر یک را به تنهایی در خوانش ملت و ملی‌گرایی ناتوان می داند. وی با تلفیق دو رویکرد نمادگرایی قومی، ریشه ی ملت را در تاریخ و ملی‌گرایی عارض بر آن را محصول دوره ی مدرن می داند (اسمیت، ۲۰۰۲). نظری و طهماسبی براساس این دیدگاه عنوان می کنند که اسمیت ایران را نمونه ی ملتی کهن می داند که ملیگرایی در دوران معاصربر آن عارض شده است.

پس از نقد این چهار دیدگاه نسبت آنها با گفتمان جمهوری اسلامی تحلیل می گردد.

هر سه رویکرد در چند اصل مشترکند:

یک) هویت سیاسی کنونی غیرقابل نقد، بدیهی و معیار و واحد همه ی تحلیلهاست. واحد تحلیل ثابت می باشد. آنچه مهم است برساخت نظر و سازه‌ای می باشد که آن را مستند و توجیه کند.

دو) تعریفی که از جغرافیای فرهنگی ایران با مرکزیت هویت فارسی بنیان صنعت فرهنگ حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی بوده است، اصل لایتغیر تلقی شده و هر سه متفکر ایرانیست آن را مبنا قرار

می دهند. در سیاست گذاری فرهنگی ملتهای غیرفارس جایی ندارند.

سه) استدلال ایشان مخصوصا طباطبایی و احمدی با روش شناسی علمی تناسب ندارد. چرا که در ارجاعات خود مصادر به مطلوب کرده و بر اساس استقرای ناقص استنتاج کلی می کنند.

چهار) منابع نظری ای که از غرب سرچشمه گرفته است، می تواند برای آنها مبنای استدلال قرار گیرد. ولی برای دیگر ملتها چنین حقی روا داشته نمی شود.

پنج) اینکه بحران ملت سازی در ایران وجود دارد یا به عبارت دیگر فرایند ملت سازی به نتیجه نرسیده است، از ناکارآمدی حکوتهای معاصر است.

حال به هر نظر جداگانه می پردازیم.

جواد طباطبایی که رویکرد خود را شهودی می پندارد، در یافتن راه حلی برای ملتسازی ایرانی در برگشت به ادوار گذشته‌ی تاریخ اصطلاح ایرانشهری دوره ی ساسانی را مناسب دیده و به صورت شهودی آن را تا عصر حاضر تعمیم داده است. در واقع این ورود به فانتزی است که در آن صرفا با حضور یک دال (ایرانشهر) برای نیل به گمشده اش - یا خیال می کند که داشته است - منظومه‌ای مفهومی را برساخت می کند. در این منظومه، تصور ایرانشهری ثابت است. ولی کنشگران آن در هر دوره تغییر کرده اند. یا به قول حمید احمدی (فیرحی، ۱۳۹۹) ایرانشهری، هویت پویایی داشته است. البته این استنباط احمدی نقص روششناختی طباطبایی را نه حل، بلکه آشکار می کند. چرا که نمونه‌های عرضه شده با واقعیتهای تاریخی سنخیت ندارد. برای مثال خواجه نظام الملک طوسی وزیر کاردان سلجوقی را سیاستمداری می داند که می تواند نمونه‌ی کنشگر ایرانشهری باشد. در حالیکه خواجه نظام الملک کسی بود که باعث ترویج مذهب شافعی در تمام قلمرو امپراتوری سلجوقی بود. مبانی فکری اهل سنت، فره ایزدی را بعد از پیامبر اسلام برای شخص دیگری قائل نیست. مهمتر اینکه تا زمان صفویه اسمی از ایران به میان نیامده و یا حکومتی با توصیفات آقای طباطبایی از ایرانشهری حکومت نکرده است. اگر دال ایران در واقعیت حضور داشت، اروپاییان در قرن ۱۷ پرشیا را که از متون قدیمی یونانی (هرودوت که از هخامنشیان گرفته بود) اخذ نکرده و در مراودات سیاسی با حکومت وقت به کار نمی بردند. در زمان رضا شاه بود که ایران به جای پرشیا استفاده شد (وزیری،۱۹۹۳). این در حالی است که ایالت کردستان در زمان سلجوقی تشکیل شده بود. امپراتوی سلجوقی که خود مشروعیتش را از خلیفه ی عباسی می گرفت، یا شاه طهماسب صفوی که مدیحه ی هفتاد ذرعی برای سلطان عثمانی می نوشت، چه تناسبی با فره ایزدی می تواند داشته باشد. لشکرکشیها و قتل عام سرزمینهای زیر سلطه، قویترین مدرک برای رد ادعای ایران به عنوان یک واحد سیاسی یکدست و ثابت می باشد. کوردستان از جنگ چالدران تحت سلطه ی دو حکوت متخاصم قرار گرفت ولی تصویر کوردستان هنوز به عنوان یک واحد که تقسیم شده زنده است. ولی تصویر آذربایجان، افغانستان و ترکمنستان اگر قبلا بخشی از ایران می بود، بایستی اکنون نشانگانش باقی می ماند. سیاست ورزان مایل به این خوانش یک گزینه پیش رو دارند. سیاستشان بر الحاق دوباره ی افغانستان و ترکمنستان و آذربایجان و بحرین باشد!

ایران به عنوان حکومت مرکزی که

مجموعه ی قبایـــل مطیع و فرمانبردارش بودند، توســـط حمید احمدی ارائه شـــد. علاوه بر موارد پنجگانه در مورد خوانشهای گوناگون درون گفتمانی ایرانی، نقد دیگری بر خوانش احمدی وارد است.

سینتالیتی یا شخصیت جمعی قبیله، قویتـــر از آن بود که فرد یا واحدی بزرگتر از قبیله هژمونی آن را بر ساختار اجتماعی تحـــت تاثیر قرار دهد. دســـت به دســـت شدن سرزمینها و ثبات ساختار قبیله ای، علی‌الرغم کشـــتار و کوچاندن اجباری آنها به ویـــژه در دوره ی صفویـــه، دو واقعیت را نمایـــان می کند کـــه حمید احمدی یا تعمدا یـــا از روی ناآگاهی از آن حذر می کند. اول اینکه حکومتهـــای خودکامه از لحاظ اجتماعی ریشـــه در قبایل (به زعم احمدی) ســـاکن این جغرافیا نداشته اند. ترکها، ترکمنها و... به دلیل انسجام قبیله ای و میل به ســـاکن شدن در سرزمینهای دیگربـــه جغرافیایی که اینـــک ایران می نامند وارد شـــدند. بـــرای نمونه، اگر وجه رابطـــه ی مرشـــد ـ مرید را نیـــز در نظر بگیریم، حکام صفوی مریـــدان خود را از آناتولی کوچ داده و با قدرت آنها حکومت خـــود را بنیان نهادنـــد. دوم اینکه پویایی اجتماعـــی ای کـــه در تعامـــل بین قبایل ایجاد شود و هویت جمعی جامعه ی تحت ســـلطه ی حکومت مرکزی را نمایندگی کند وجود نداشـــته اســـت. نه‌تنها تعامل سازنده‌ای وجود نداشته است، بلکه تغییر دموگرافی مناطق غیرترک و فارس از زمان صفویه تا جمهوری اســـلامی تداوم داشته است. این به معنای تداوم حکومت ایرانی بر جغرافیایش نیســـت، بلکـــه ارث بردن شیوه ی تسلط یافتگی حکومتهای بیگانه و متعارض با هم، جهت کنترل جغرافیای تحت سلطه شـــان بوده اســـت. شیوه ی استدلال حمید احمدی و جواد طباطبایی در اســـتنباط کل از جـــزء و غیرتاریخی بودن به یک اندازه خام و غیرروش‌شناختی است. حمید احمدی عوامل سیاسی شدن قومیت را که بر جنبشـــهای کوردســـتان، آذربایجان و بلوچستان عارض می داند، به گواه ارجاعات کتاب خودش در برســـاخت حکومت پهلوی انکارناپذیر دانســـته ولی به دلیـــل ذهنیـــت تمامیـــت خواهانه و نژادپرســـتانه اش تعمـــدا از تشـــریح آنها اجتناب می کند. این در حالی اســـت که هویت ایرانی در شـــکل کنونیش محصول منورالفکرهای از اواخـــر قاجار به بعد می باشد (وزیری،۱۹۹۳).

خوانش کاتوزیان کـــه در موارد یک و دو و پنج با طباطبایی و احمدی اشـــتراک دارد، از لحاظ شـــناخت جوامع ساکن در این جغرافیا به واقعیت نزدیکتر است. اینکه این ملتها حکومتها را از خود ندانســـته و آنها را صرفا مسلط بر خود می‌پنداشته‌اند جوابی ســـنگین به جواد طباطبایی است. شـــعار این برود هرچه می خواهد بشـــود (کاتوزیـــان،۱۳۹۵) نمونه‌ای گویا می‌باشـــد. آنچه جواد طباطبایی به عنوان ایرانشهری در نظر دارد، از نظر کاتوزیان از مهمترین عوامل شـــکاف میان حکومت و ملت بوده است. فره ایزدی به خودکامگی فرمانروایان مشروعیت می داد.

خوانش نظری و طهماســـبی نیز پنج ویژگی خوانشهای ایران مداری را داراست ولی ویژگی سوم و چهارم در آن برجسته‌تر اســـت. چرا که در آثار اســـمیت به ایران اشاره شده اســـت، ولی مقدمات استنتاج چنان نتیجه ای را به نویســـندگان مذکور نمیدهـــد (اســـمیت، ۲۰۰۳ و ۲۰۱۰). مثلا از دوره ی ساســـانی به عنوان حکومتی یاد مـــی کند که سلســـله مراتـــب در جامعه برقـــرار بود که این یکی از ویژگیهای ملت است(۲۰۱۰). ولی ایران را یک کشور چند

قومی به حساب می آورد که مانند عراق، یوگوسلاوی سابق و .... در تشدید تنشهای قومی طبیعت جمعی واحد سیاسیشان آشکار شده است(۲۰۰۳). استدلال نظری و طهماسبی مصادره به مطلوب می باشد. از سوی دیگر ایشان رویکرد اسمیت را عملا به دو بخش ازلی‌گرایی و ابزارگرایی تقسیم کرده و در استفاده از بخش ازلی‌گرا در کنار جواد طباطبایی و در بخش ابزارگرا در کنار حمید احمدی قرار می گیرند. یعنی اینکه اساس نظری اسمیت را در نظر نگرفته اند.

ایران مداری در بستر خاورمیانه و تقابل آن با دیگر رویکردها، ناکامیش را بیشتر عیان می کند. برای نمونه کشورهای تاجیکستان و افغانستان خود را وارث آنچه ایران ادعا می کند، می دانند. زبان، رسوم و نمادها، چهره های برجسته ی علمی و فرهنگی‌ای که ایران ادعای مالکیتش را می کند، به تاریخ و جغرافیای آنها تعلق دارد. توهم ملت بودن که از دیر زمان وجود داشته است محصول دوره ی پهلوی اول و گسترش آن در پهلوی دوم و جمهوری اسلامی است.

جمهوری اسلامی علیرغم فقر گفتمانی و بحران هویتش، مکانیسمهای حفظ تمامیت ارضی ایران را به شدت حکومت پهلوی به کار گرفته است. با این تفاوت که چندبعدی و پیچیده‌تر شده و تخریب و واسازی گفتمان ملتهای تحت سلطه ی حکومت فارس ـ شیعه ی خود را در پیش گرفته است. چهار خوانش فوق از ملت و ملی‌گرایی از جانب جمهوری اسلامی قویا حمایت می شوند. چرا که هر کدام به نوعی تمامیت ارضی و تمرکزگرایی ایران را امری بدیهی می پندارند. همانگونه که قبلا گفته شد، رویکرد کاتوزیان سعی دارد خوانشی به واقعیت نزدیک ارائه دهد. ولی آن نیز نتوانسته است که از ایران مداری فراتر رود. جمهوری اسلامی و خوانشهای درون گفتمانیش که از حذف ملی‌گرایی ملتهای تحت سلطه ناتوان است، با بکارگیری چهره هایی از آن ملتها که محصول و پرورش یافته ی وی می باشند، ایران فرهنگی را ترویج می کند. تا اینکه ضعف گفتمانی خود را با تهی کردن دیگر گفتمانها از بعد سیاسیشان جبران کرده و عمق استراتژیکش را در واحدهای سیاسی همسایه تثبیت کند.

منابع فارسی

احمدی، حمید .. قومیت و قومگرایی در ایران: افسانه و واقعیت. تهران: نشر نی.۱۳۸۷

اسمیت، آنتونی دی. ۲۰۰۲. ناسیونالیسم ومدرنیسم. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر ثالث.۱۳۹۴

طباطبایی، سیدجواد. ملت، دولت و حکومت قانون. تهران: مینوی خرد.۱۳۹۸

فیرحی، داود. ۱۳۹۹. آخرین مقاله‌ی داود فیرحی: ایرانشهری و مساله ی ایران. وقایع اتفاقیه، ۳۰ آبان ۱۳۹۹

نظری، علی اشرف، خلیل طهماسبی، نوذر. ملت و ملی‌گرایی در نگاه انتقادی آنتونی دی اسمیت (رویکرد جامعه شناسی تاریخی): مطالعه ی موردی ایران. فصلنامه ی سیاست پژوهی، تابستان ۱۳۹۴

همایون کاتوزیان، محمدعلی. تضاد دولت و ملت: نظریه ی تاریخ و سیاست در ایران. ترجمه ی علیرضا طیب. تهران: نشر نی، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۵

منابع انگلیسی

Cox, Lioyd. 2021. Nationalism: Themes, Theories and Cotroversies. Palgrave Macmillan

Smith, Anthony D. 2010. Nationalism;Theory, Ideology, History. Polity Press.

Smith, Anthony D.2003. Nationalism and Modernism. ROUTLEDGE. Taylor and Francis Group

Vaziri. Mostafa. 1993. Ian As Imaged Nation: The Construction of national Identity. PARAGON HOUSE. New York. USA